اصغر مهاجری در گفت‌وگو با «شهروند» مطرح کرد:

چرا ایرانی‌ها می‌ترسند شادی کنند

عکس: خبرگزاری تسنیم

طرح نو |راضیه زرگری| شادی و سرخوشی در جامعه ما تا حد زیادی مذمت شده و مطرود است. مردم ایران بیشتر از این که با شادی و مناسبت‌های شادی آفرین عجین باشند، با غم، اندوه و ترازدی رابطه برقرار می‌کنند. اصغر مهاجری، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه معتقد است این موضوع به احساس ناامنی که در ایرانی‌ها نهادینه شده برمی‌گردد. مردم به اندازه‌ای که شاد می‌شوند آن را بروز نمی‌دهند، بلکه پنهانش می‌کنند. آنها اساسا یاد نگرفته‌اند که دسته‌جمعی شادی و خوشحالی کنند. حتی ملودی‌های شادی ایرانی‌ها هم بوی غم دارد. گفت‌وگوی ما با این جامعه‌شناس را در ادامه می‌خوانید...

• میزان شادی و سرخوشی در جامعه ما کم است تا حدی که مردم هنگامی که می‌خواهند به کسی طعنه‌ای بزنند از اصطلاح سرخوش استفاده می‌کنند. به نظر شما علت چیست و آیا این مساله ریشه تاریخی دارد؟

ساختار جامعه ایرانی هم به لحاظ جغرافیا، هم به لحاظ اجتماعی و هم به لحاظ تاریخی طوری است که افراد احساس ناامنی دارند؛ این احساس ناامنی هم ریطی به زمان خاصی ندارد. اگر در سطح کشور این متغیرها را بررسی کنیم می‌فهمیم بافت کشور ما، ساختار اجتماعی و فرهنگی ما به‌شکلی است که جامعه ما احساس ناامنی می‌کند. در طول تاریخ ردپای ناامنی در جامعه ایران زیاد دیده می‌شود به همین دلیل اگر خوب به مرزها و دروازه‌های شهر و حتی رفتارهای اجتماعی ما ایرانی‌ها دقت کنیم، در بسیاری ساختار رفتاری مردم نوعی احساس ناامنی دیده می‌شود. برای مثال در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» شهید مطهری می‌بینیم که الگوی پوشش را جهان اسلام نداشت، شاید فلسفه پوشش در اسلام وجود داشت ولی الگویی برای آن نبود و این الگو را اسلام از ایرانی‌ها گرفت. این که چرا ایرانی‌ها چنین پوشش‌هایی داشتند، در بستری ساختار رفتاری مردم نوعی احساس ناامنی دیده می‌شود. برای مثال در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» شهید مطهری می‌بینیم که الگوی پوشش را جهان اسلام نداشت، شاید فلسفه پوشش در اسلام وجود داشت ولی الگویی برای آن نبود و این الگو را اسلام از ایرانی‌ها گرفت. این که چرا ایرانی‌ها چنین پوشش‌هایی داشتند، هم مطالعات رفتار ایرانی‌ها را به این واقعیت رهنمود می‌دهد که در طبقات جامعه یک احساس ناامنی وجود داشت و همین احساس ما را به طرف یک پوشش می‌برد.

• این احساس ناامنی که شما معتقد هستید در جامعه ایرانی وجود دارد، را می‌توانیم دلیل رفتارهای دوگانه‌بدانیم؟

این احساس درواقع فضایی را در جامعه ایرانی ایجاد کرده که ما دارای رفتارهای چندلایه باشیم. یعنی ایرانی‌ها یک شخصیت چندلایه دارند. به تعبیر جامعه‌شناسانی مثل گافمن، ما یک روی صحنه داریم و یک پشت صحنه و آنچه در جلوی صحنه می‌نمایانیم، چیزی نیست که در پشت صحنه ما وجود دارد. شاید به همین دلیل ما بسیاری از رفتارهایی که در مردم می‌بینیم ظاهر و باطنشان متفاوت است. بنابراین زمانی که فرد احساس ناامنی می‌کند و روی صحنه و پشت صحنه‌اش با هم متفاوت می‌شود، باید به دنبال نمودهای رفتاری‌اش باشیم و ببینیم چه رفتارهایی بیشتر در میان مردم ما این تناقض رویه روا است.

مردم ما در بیان درآمدهایشان شفاف نیستند، حتی اگر پرسشنامه‌هایی را طرح کنیم و از مردم بپرسیم، نمی‌توانیم تخمین درستی از میزان دارایی‌های مردم به دست آوریم. دولت مهرورز که جای خود، دولت تدبیر هم نتوانست در پیمایش‌ها و مطالعاتش بفهمد مردم در چه دهک‌های درآمدی قرار دارند. دلیل عمده این موضوع هم به همان احساس ناامنی که در مردم نهادینه شده است، برمی‌گردد. در واقع مردم ایران در بسیاری از رفتارها این جانب احتیاط «یواش برو یواش بیا گربه شاخت نزنه» را سرلوحه کار خود قرار می‌دهند. شاد بودن و سرخوشی هم درست دستخوش همین فرآیند می‌شود؛ به‌طوری که مردم خیلی از مواقع در لابه‌لای حرف‌های روزمره‌شان عنوان می‌کنند که طوری رفتار کن مشخص نباشد خوشحال و شاد هستی. تحلیل این پنهان کاری هم از بحث‌های روانشناسی عاطفی مثل اصطلاح چشم‌زدن گرفته تا بحث‌های جامعه‌شناختی دیگر دنباله‌دار است.

احساس ناامنی در تحلیل‌های جامعه‌شناختی ما بسیار اهمیت دارد که بدانیم چه باید بکنیم تا مردم از این احساس ناامنی فاصله بگیرند و به خودشان بیشتر نزدیک شوند. متاسفانه مردم ما به‌واسطه این احساس یاد گرفته‌اند که به زندگی مردم سرک بکشند، پشت صحنه‌های خصوصی افراد را ببینند و به تعبیر عامیانه فضولی کنند و نتیجه هم این می‌شود که شادی یکدیگر را برنمی‌تابند. زمانی که از یک طرف در ارتباطات عمودی (رابطه مسئولان با مردم) و از طرف دیگر بین رابطه افقی مردم با مردم اعتماد حاکم نباشد، ناامنی بیشتر دیده‌می‌شود.

• علاوه‌بر عدم احساس امنیت، عوامل دیگری هم در کم‌بودن شادی در میان جامعه ما وجود دارد؟

بله؛ درواقع نکته دوم تاثیرگذار در این وضع این است که هرچه سرمایه اجتماعی در جامعه‌ای بیشتر باشد، سه متغیر را پویاتر می‌بینیم. اول این که مردم مشارکت بالایی دارند. دوم این که به هم اعتماد می‌کنند و سوم این که شفاف هستند و اطلاعات خود را در ظرف‌های شیشه‌ای قرار می‌دهند نه در کوزه‌های گلی. اگر این سه‌مولفه پویا باشد، مردم دیگر پنهان‌کاری نمی‌کنند، شادی‌هایشان را پشت صحنه نمی‌برند و روی صحنه شادی خود را بروز می‌دهند.

نکته سوم در مورد این که سرخوشی در جامعه ما کم است هم به ورودی و خروجی شادی برمی‌گردد. ورودی شادی با خروجی آن همخوانی ندارد. منظورم از شادی، بیشتر شادی‌های اجتماعی و گروهی است. یعنی مردم به اندازه‌ای که شاد می‌شوند آن را نشان نمی‌دهند، بلکه آن را پنهان می‌کنند و به شادی‌های زیرمینی روی می‌آورند. به همین دلیل اساسا یاد نگرفته‌اند که دسته جمعی شادی و خوشحالی کنند. به هم نخندند بلکه با هم بخندند. زمانی که ساختارها، ارزش‌ها، نظام‌ها و هنجارهای رفتاری شادی دسته‌جمعی در میان مردم درونی نشده است، اگر با موقعیت آن هم مواجه شوند قادر به انجام آن نیستند.

• آیا این فرآیند در مورد غم و اندوه هم صدق می‌کند؟

برخلاف موضوع شادی، مردم ما در ورودی و خروجی غم مشکلی ندارند. حتی در ساختارهای اجتماعی هم شاهد برگزاری مراسم خاکسپاری، ختم و... هستیم که همه نظام‌های اجتماعی و سیاسی ما از آن حمایت می‌کند؛ اما این پشتیبانی از زمینه‌های شادی دیده نمی‌شود. مثلا اگر ما در فرهنگمان مراسم چهارشنبه‌سوری را داریم که یک بستر بسیار ارزشمند آیینی است برای خروج شادی‌ها به صورت دسته‌جمعی، با این حال از همین الان یاد اون روز که می‌افتیم غم ما را می‌گیرد که چه خواهد شد. چراکه این زمینه خروج شادی به یک برنامه خطرناک تبدیل شده که همه در برابر آن می‌ایستند و مخالفت می‌کنند و هیچ راهکاری هم برای استفاده از این بستر ارایه نمی‌شود. اتفاقا کشورهای اطراف که همین آیین را دارند به زیباترین روش‌های جمعی برای شادی کردن دسته‌جمعی استفاده می‌کنند. متاسفانه زمانی که ما در جامعه شادی می‌کنیم ملودی شادی‌مان بوی غم و ترازدی دارد. مثلا ماشهادت ائمه(ع) را تعطیل می‌کنیم ولی روز تولد امامان معصوم(ع) را که می‌تواند سبب خیر و شادی و مراسم‌های عروسی باشد، تعطیل نمی‌کنیم. متاسفانه در سیستم سیاسی و اجتماعی ما هم اساسا بستری برای شادی‌های دسته‌جمعی برنامه‌ریزی نشده است. ما استراتژی شادی نداریم در مقابل تا دلتان بخواهد استراتژی غم داریم. زمانی که این بستر وجود ندارد تمرین شادی و سرخوشی هم نمی‌کنیم و وقتی می‌خواهیم دسته‌جمعی شادی کنیم همه چیز را به هم می‌زنیم. اتفاق بدی که می‌افتد این است زمانی که به اندازه کافی شرایط شاد شدن فردی و اجتماعی را داریم ولی بستر خروجش را نداریم، این احساس جمع می‌شود یا به شکل شادی‌های بواشکی و پارتی‌های پنهانی خود را نشان می‌دهد یا این حجم انبوه که راهی برای خروج ندارد یکدفعه بیرون می‌ریزد و همه چیز را به‌هم می‌زند.

• پیامدهای فردی و اجتماعی این فرآیند چیست؟

همانطور که اشاره کردم این عوامل باعث شده ما در جامعه شاهد سرخوشی‌ها، بشاشی‌ها، طراوت‌ها و امیدها نباشیم و به همین دلیل است که شاید فریاد همه بلند است که این معضل اجتماع ما است چرا امید، طراوت و شادابی میان مردم ما نیست. این کمبود احساس می‌شود و هزینه‌های بسیاری از آن می‌خوریم و تاوان‌های سنگین می‌دهیم. برای مثال، جامعه‌شناسی مطالعه کرده که افرادی که شاداب‌تر و امیدوارتر هستند نسبت به مسأله‌ای که با آن مواجه می‌شوند، خیلی پرتوان‌تر و سریع‌تر مواجهه کنند و خودشان را رشد و توسعه می‌دهند. اما اگر همین جامعه به جای متغیر امید و شادابی، متغیرهایی مثل یأس و ناامیدی را داشته باشد، قطعا باعث می‌شود که در مواجهه با معضلات ضعیف عمل کنند. پیامد دیگر شاداب نبودن در جامعه این است که افراد مدام مسائل‌شان را از هم پنهان می‌کنند و نمی‌توانند به سمت شفافیت بروند. این پیامدها در میان اقشار جوان و نوجوان جامعه بدتر و وخیم‌تر است مثل پارتی‌های زیرزمینی که حتی از سوی خانواده‌ها هم کنترل شده نیست و می‌تواند جوان و نوجوان را به ناهنجاری‌های دیگر اجتماعی نزدیک کند.

نکته مهم دیگری که در مورد کم‌اقبالی شادی در جامعه می‌توان عنوان کرد این است که اساسا سپهر روانی جامعه ایرانی ترازیک است. در پایان همه داستان‌های اسطوره‌ای و فیلم‌های ما قهرمان‌ها می‌میرند. آخر شاهنامه دشمنان سرزمین موفق می‌شوند و ایرانیان ناکام هستند.

ناهنجاری دیگر در جامعه ما این است که ما اساسا به خیر محدود معتقدیم هستیم تا خیر عمومی. حساسات میان مردم ما زیاد است. یعنی موفقیت‌ها و کامیابی‌های دیگران را مدیون تلاش‌های آنها نمی‌دانیم بلکه فکر می‌کنیم هر کسی هرچه به دست می‌آورد از سهم دیگران است. باید بپذیریم جامعه ما فردگراست و ما منافع و خوشی‌های خود را از منافع و خوشی‌های دیگران دشمن نمی‌کنیم و به دست نمی‌آوریم. این مجموعه دلایل به عقیده من جامعه ایرانی را در شادی و سرخوشی‌ها به‌ویژه به صورت جمعی و گروهی ناکام گذاشته‌است.

• در طول تاریخ ردپای ناامنی در جامعه ایران زیاد دیده می‌شود. به همین دلیل اگر خوب به مرزها و دروازه‌های شهر و حتی رفتارهای اجتماعی ما ایرانی‌ها دقت کنیم، در بستری ساختار رفتاری مردم نوعی احساس ناامنی دیده می‌شود. برای مثال در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» شهید مطهری می‌بینیم که الگوی پوشش را جهان اسلام نداشت، شاید فلسفه پوشش در اسلام وجود داشت ولی الگویی برای آن نبود و این الگو را اسلام از ایرانی‌ها گرفت. این که چرا ایرانی‌ها چنین پوشش‌هایی داشتند، هم مطالعات رفتار ایرانی‌ها را به این واقعیت رهنمود می‌دهد که در طبقات جامعه یک احساس ناامنی وجود داشت و همین احساس ما را به طرف یک پوشش می‌برد.

• برخلاف موضوع شادی، مردم ما در ورودی و خروجی غم مشکلی ندارند. حتی در ساختارهای اجتماعی هم شاهد برگزاری مراسم خاکسپاری، ختم و... هستیم که همه نظام‌های اجتماعی و سیاسی ما از آن حمایت می‌کند؛ اما این پشتیبانی از زمینه‌های شادی دیده نمی‌شود. مثلا اگر ما در فرهنگمان مراسم چهارشنبه‌سوری را داریم که یک بستر بسیار ارزشمند آیینی است برای خروج شادی‌ها به صورت دسته‌جمعی، با این حال از همین الان یاداون روز که می‌افتیم غم ما را می‌گیرد که چه خواهد شد. چراکه این زمینه خروج شادی به یک برنامه خطرناک تبدیل شده که همه در برابر آن می‌ایستند و مخالفت می‌کنند و هیچ راهکاری هم برای استفاده از این بستر ارایه نمی‌شود.

• اساسا سپهر روانی جامعه ایرانی ترازیک است. در پایان همه داستان‌های اسطوره‌ای و فیلم‌های ما قهرمان‌ها می‌میرند. آخر شاهنامه دشمنان سرزمین موفق می‌شوند و ایرانیان ناکام هستند.

ادامه از صفحه ۹

ایرانیان و سرخوشی پنهانی!

برای دریافت برداشتی عمیق‌تر از محتوای برگزاری هر جشن، پرداختن به تاریخچه اسطوره، آداب و رسوم، کاربرد اجتماعی و ریشه‌شناسی مربوط به همان جشن ضروری به نظر می‌رسد اما آنچه از لحاظ وسعت بخشیدن به دید تطبیقی و یافتن وجوه مشترک در همه جشن‌ها دارای اهمیت است بخش اسطوره‌شناسی و آداب و رسوم آنهاست. در جشن‌های باستان مانند آنچه در آیین مسیحیت درباره «نان مقدس» وجود دارد، نوعی غذا پخته می‌شده و فردی کنار در می‌ایستاده و به مدعوین و حاضران در جشن به تبرک می‌داده که به این فرد «میزد» می‌گفته‌اند و صاحبخانه را «میزدبان». این واژه بعدها به میزبان تبدیل شده است. غرض از پرداختن به این موضوع این است که برخی چون واژه جشن را معادل پارتی انگلیسی می‌دانند این اعتقاد برایشان به وجود آمده که جشن‌های باستانی ما مهمانی‌های بسیار شاد و پرسر و صدا بوده است اما همان‌طور که پیش از این گفته شد، جشن‌ها بیشتر ریشه‌ای مذهبی و دینی داشته‌اند و بسیار آرام و کم سر و صدا برگزار می‌شدند. این نکته نیز قابل توجه است که اساسا از آیین مهر، شادی استنباط نمی‌شود به همین دلیل از عهد باستان تاکنون، خیلی شاد و سرخوش نبوده‌ایم. البته این موضوع را نمی‌توان کتمان کرد که برخی از جشن‌های گذشته با نوعی شادی عجین بوده اما در مجموع این موضوع، به‌عنوان رویه وجود نداشته است. اگر سازهای سنتی ما را هم مورد توجه قرار دهید خواهید دید صدای سازهای ما در نمی‌آید و صدای آنها، صدایی است حزین که نهایتا یک گروه ۵ نفره می‌تواند آن را به خوبی بنوازند. این بدان معناست که نوعی تمایل به غم و دوری از شادی حتی بر ابزار آلات موسیقی ما هم تأثیر گذاشته است.

> **تاریخ کهن و معاصر را که بررسی کنیم، ارتباط رعایا با حاکمان در ایران نیز بر این فضا تأثیر گذاشته است و هر چه به دوره معاصر نزدیک‌تر شده‌ایم نوعی گوشه‌گیری و انزوا را با خود عجین داشته است. به‌ویژه در ۱۵۰ ساله اخیر از دوره قاجار به بعد، نوع ارتباط ملت با حاکمان خود طوری بوده که انزوای بیشتر در مردم به‌وجود آمده است**

از دیگر سو، فرهنگ شرقی نیز فرهنگی نبوده که در آن سرخوشی عنصری مورد توجه باشد و بیشتر به جای آن، غم نفوذ داشته است. این نوع الگوی رفتاری در شرق آسیا به خوبی دیده می‌شود، چین، کره، ژاپن و حتی هند نیز غم را بیشتر مورد توجه داشته‌اند (هر چند هندی‌ها اکنون ملتی سرخوش هستند). به هر روی در تاریخ ۵هزار ساله کشور ما و حتی کشورهای شرقی، غم بیشتر ظهور و بروز داشته است تا شادی و سرخوشی. به همین دلیل این استنباط وجود داشته و دارد که آدم‌های سرخوش و شاد، آدم‌های کم‌عمق و سطحی‌ای هستند و هرچه آدم‌ها کم‌سر و صداتر باشند، از نوعی پختگی و ... برخوردارند. البته حوادث بسیاری در این که سرخوشی نوعی لودگی و ... جلوه کند تاثیر گذار بوده‌است.

تاریخ کهن و معاصر را که بررسی کنیم ارتباط رعایا با حاکمان در ایران نیز بر این فضا تأثیر گذاشته است و هر چه به دوره معاصر نزدیکتر شده‌ایم نوعی گوشه‌گیری و انزوا را با خود عجین داشته است. به‌ویژه از ۱۵۰ ساله اخیر از دوره قاجار به بعد، نوع ارتباط ملت با حاکمان خود طوری بوده که انزوای بیشتر در مردم به وجود آمده است. در این صورت بسیاری امور پنهانی انجام می‌شد و افراد برای ابراز شادی، بیشتر در جمع‌هایی به انزوا شادی می‌کردند. از آن پس بده بستان مردم با حاکمیت طوری بوده که شادی و سرخوشی را بیشتر در خفا انجام می‌دادند و مثلا عزا را در دید همین موضوع هم باعث می‌شد هر کس در جامعه نوعی از شادی و سرخوشی را از خود بروز دهد که در دید عموم باشد نوعی از بلاهت به او چسبانده می‌شد.

به هر روی سرخوشی به دلایلی که از نظر تاریخی هم قابل استناد است به این دلیل به انزوا کشیده شده که امری نسبتا پنهانی بوده و به‌عنوان امری ظاهری، نمادی از بی‌پروایی یا نوعی بلاهت را هم با خود داشته و مردم آن را دوری می‌جسته‌اند.

عکس: خبرگزاری تسنیم

ادامه از صفحه ۹

برنامه‌ای برای شادی نداریم

در نتیجه روزهایی که ما شاد هستیم نیز باید چندین برابر ایامی باشد که غمگین و غصه‌دار هستیم. متاسفانه در سال‌های اخیر به فرهنگ شاد نبودن ما ایرانیان نیز دامن زده شده است. به‌عنوان نمونه مراکز فرهنگی و دستگاه‌های متولی امور فرهنگی مانند صدا و سیما هیچ برنامه‌ای برای شادی مردم ندارد. اگر به برنامه‌های طنز صدا و سیما نگاه کنیم درمی‌یابیم که تولیدات طنز حتی یک دهم فیلم‌ها و سریال‌های درام و غصه‌دار نیست.

در صدا و سیما به ندرت آهنگ‌ها و نواهای شاد پخش می‌شود و اگر موسیقی شادی نیز منتشر می‌شود، اکثر آنها بدون کلام است. این در حالی است که در دین مبین اسلام هرگز افراد به غمگین بودن توصیه نشده‌اند و در مقابل تفریحات سالم و شاد بودن مسلمانان مورد تاکید قرار گرفته است.

دولت یازدهم که با شعار تدبیر و امید از مردم رأی اعتماد گرفت، یکی از برنامه‌ها و اهداف خود را ترویج روحیه نشاط در جامعه معرفی کرد. اما متاسفانه باید بگوییم که طی یکسال‌ونیم اخیر تغییر چندانی را در این حوزه شاهد نبوده‌ایم. به عنوان نمونه آیا در برنامه‌های آموزشی مدارس ما تغییری مشاهده می‌شود؟ آیا در مدارس ما برنامه‌های برای ترویج روحیه شادابی و نشاط میان دانش‌آموزان تدارک دیده شده است؟ وقتی ما در مدارس که نخستین نهاد آموزشی و تربیتی و تاثیر گذار در سنین پایه است، برنامه‌ای نداریم، چگونه انتظار داریم که جامعه‌ای شاداب و با نشاط داشته باشیم. از سوی دیگر برنامه‌ای نیز برای ترویج ورزش همگانی در کشور نداریم. ورزش کردن به ویژه ورزش همگانی یکی از راه‌های اصلی ترویج روحیه نشاط در جامعه است که ما در این بخش نیز مشکلات و غفلت‌های زیادی داریم و در نهایت این که باید گفت در جامعه ایران برای شادی مردم هیچ برنامه‌ای نداشته و اساسا شادی و شادابی برای ما تعریف نشده است.